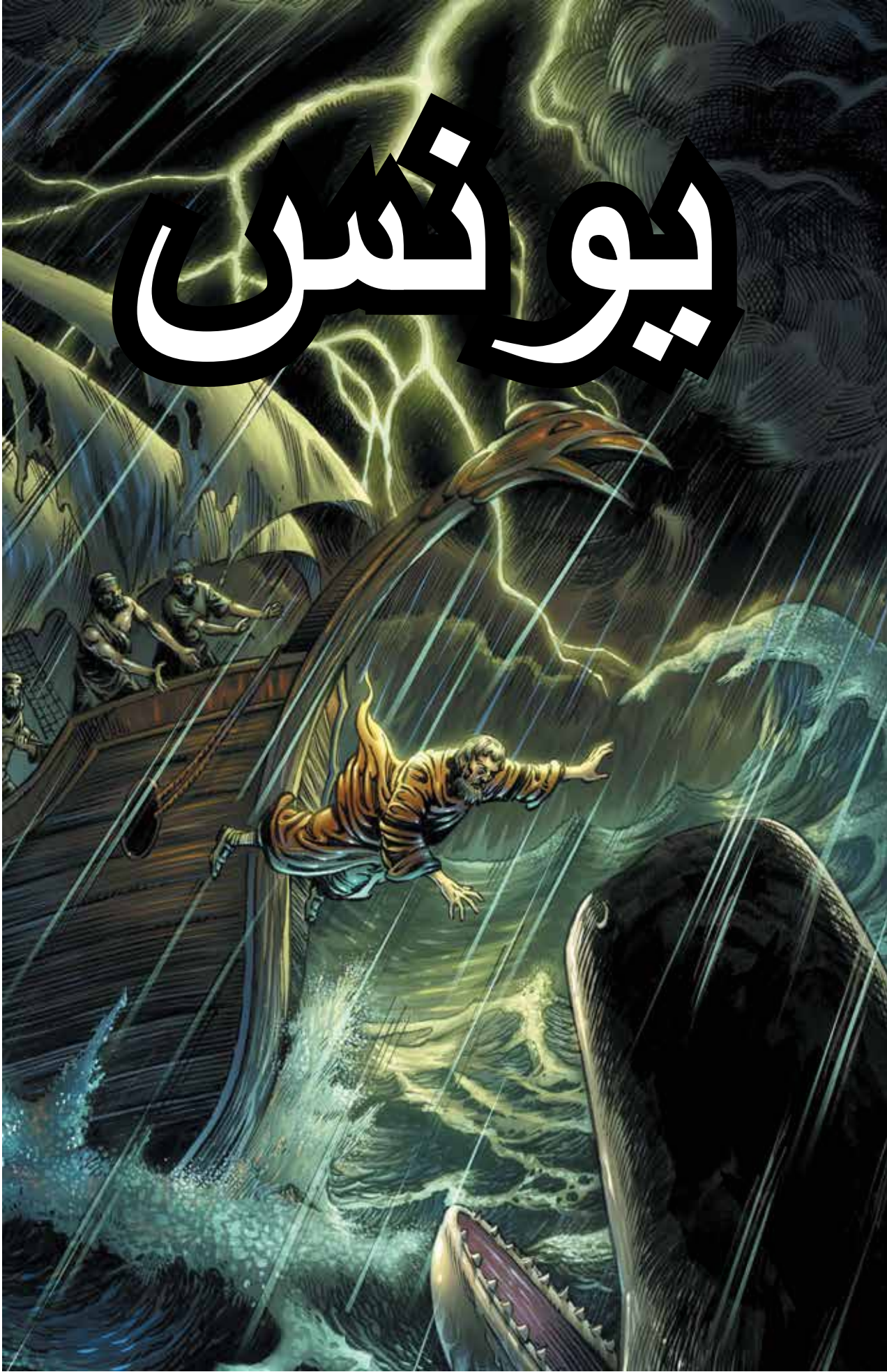


# پوشش



شهر اورشلیم در دوردست. ما می‌توانیم یک دروازه بزرگ باز را بینیم  
و ارتش اسرائیل را که به درون آن پیش روی می‌کنند.

در سال ۷۲۰ قبل از میلاد مسیح.  
ملت اسرائیل دوره رخاه سیاسی را تحت  
پادشاهی یربعام (ویم) تجربه می‌کردند.



اما همانطور که در بیشتر پادشاهی‌های اسرائیل اتفاق  
می‌افتاد... آنها از احکام موسی برنگردانند و  
"در پیش چشمان خداوند ناهای شیرانه کردند"





به قوهی اسرائیل به وضوح و  
روشنی گفته شده بود که تنها  
خداوند خدای را پرستند.



معبد اورشلیم جایی بود که  
خدا باید پرستش شود



با وجود اینکه یربعام دوم پیروزی‌های نظامی  
زیادی داشت، او یک مشکل اساسی داشت.

او از گله یربعام پادشاه دیگر  
بیرو می‌کرد



خارج از مائیل سیاسی جلوگیری و شورش.  
یربعام اول دو گوساله در عظیمو دان گذاشته بود



یشتر رهبران و مردم اسرائیل فراموش کردند که نقشه‌ی خدا اینج بود که  
به همه‌ی ملت‌های جهان درباره‌ی تنها خدای حقیقی بگویند.



او می‌خواست که مردم به آتش بیایند و آنها را ببرستند  
به جای راهی که یهوه خدا دستور داده بود

برای یادآوری به آنها خدا مردی  
به نام یونس را فرستاد.

یونس نوح خدا بود. او خوانده شده بود و به طور  
خاص از طرف خدا خوانده شده بود که در مورد  
کلام خداوند با مردم صحبت کند.



اما خدا می خواست که به زودی دشوارترین  
وظیفه ی یونس را به وی بدهد.

به نینوا، شهر بزرگ برو  
و به مردم آنجا بگو که ظلم و  
شرارت آنها به پیشگاه من رسیده  
است.

بعد از سیل عظیم کشتی در نواحی ترکیه که به نوح آرارات  
شناخته شده بود پهلو گرفت. فقط هشت نفر نجات پیدا کردند.



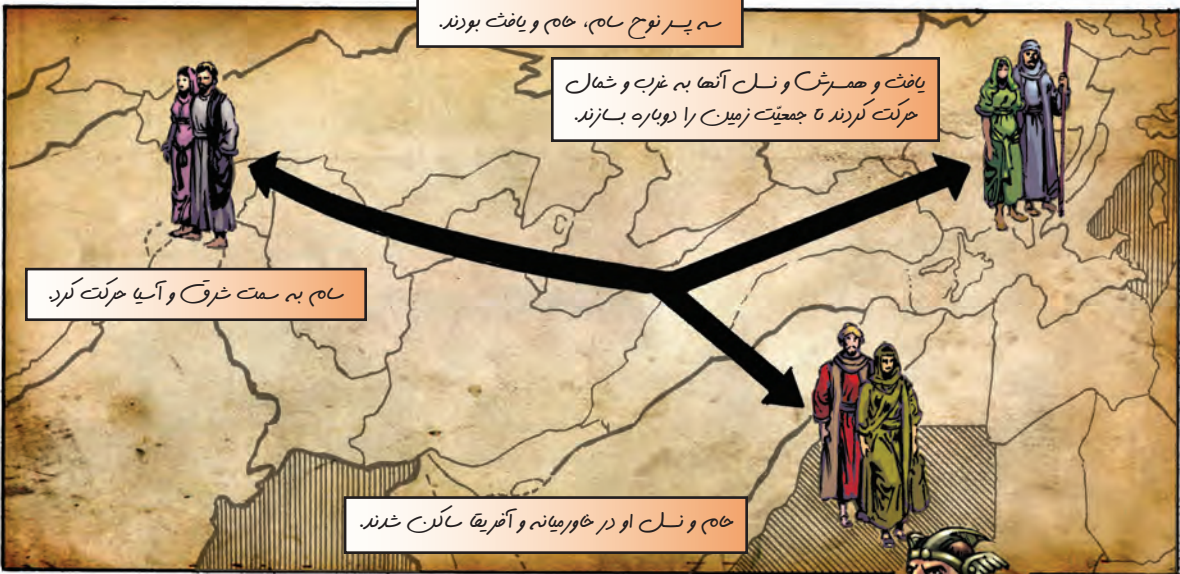
نوح و همسرش و سه پسر او با همراشان.

سه پسر نوح سام، حام و یافث بودند.

یافث و همسرش و نسل آنها به غرب و شمال  
حرکت کردند تا جمعیت زمین را دوباره بازند.

سام به سمت شرق و آسیا حرکت کرد.

حام و نسل او در خاور میانه و آفریقا ساکن شدند.

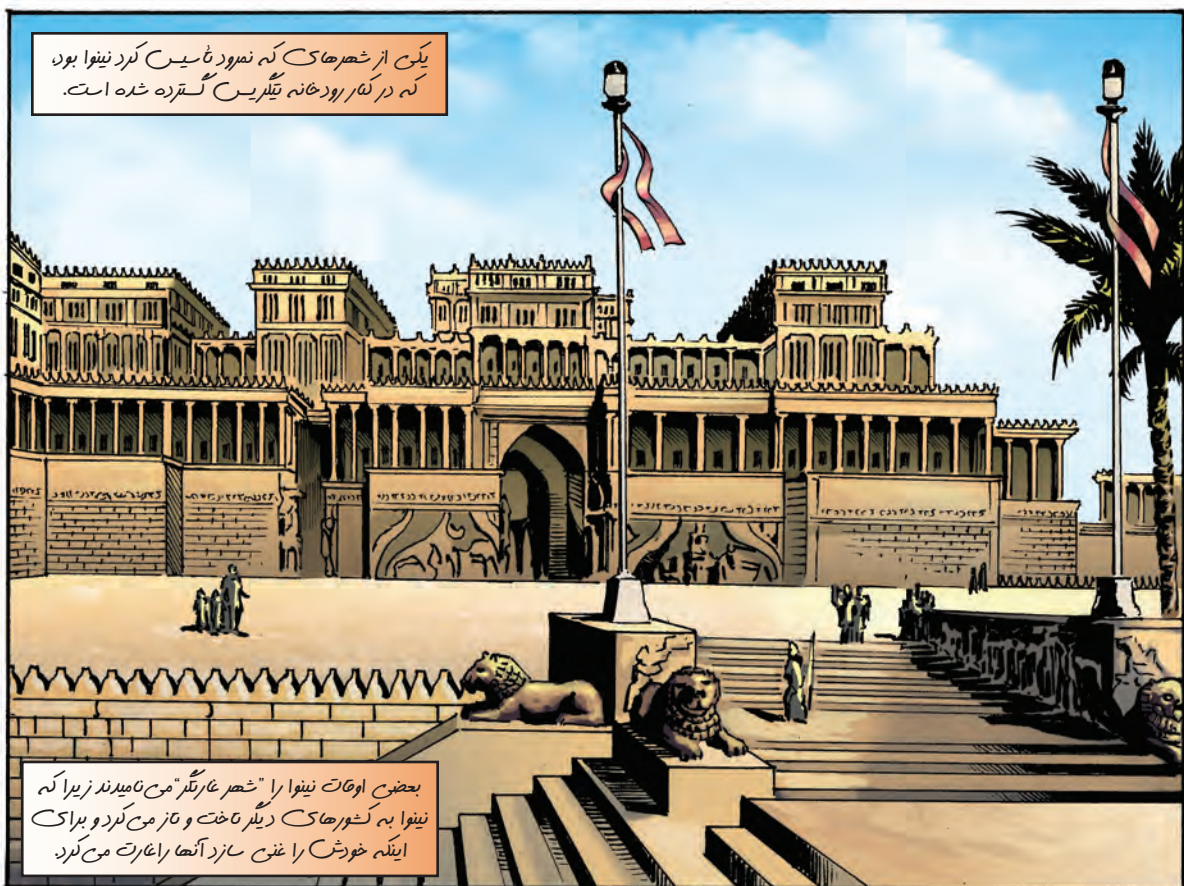


یکی از نوه‌های حام و نیره‌های نوح  
نمرود «شورش» نام داشت.

او در امر بازسازی یک تمدن بعد از سیل  
نقش بسیار مهمی داشت.



یکی از شهرهای که نفوذ تائیس کرد نینوا بود که در کنار رودخانه تیگریس گسترده شده است.



بعضی اوقات نینوا را "شهر عارنگر" می نامیدند زیرا که نینوا به کشورهای دیگر تاخت و تاز می کرد و برای اینکه خودش را غنی سازد آنها را غارت می کرد.

اما روزی یونس این سخنان مصیب را شنید...

به نینوا شهر بزرگ برو  
و بر علیه آن موعظه کن،  
زیرا که ظلم و شرارت آنها به  
پیشگاه من رسیده است.



مانند دوسقان یهودی اش، یونس از نینوا منتظر بود و بدترین ها را برای نینوا آرزو می کرد به خاطر آن که همه وحشتی که آنها باعث شده بودند.





پس او به سمت یافا رفت که  
کشتی‌ای به مقصد ترشیش پیدا کند

که تا آنجایی که می‌تواند از نینوا دور شود



یونس فوراً شروع به  
نقشه کشیدن کرد که  
از نقشه‌ی خدا فرار کند.

او از نینوا متفر بود و از اینکه خدا آنها  
را تا بود می‌کرد خوشحال بود.



هیچ کدام.

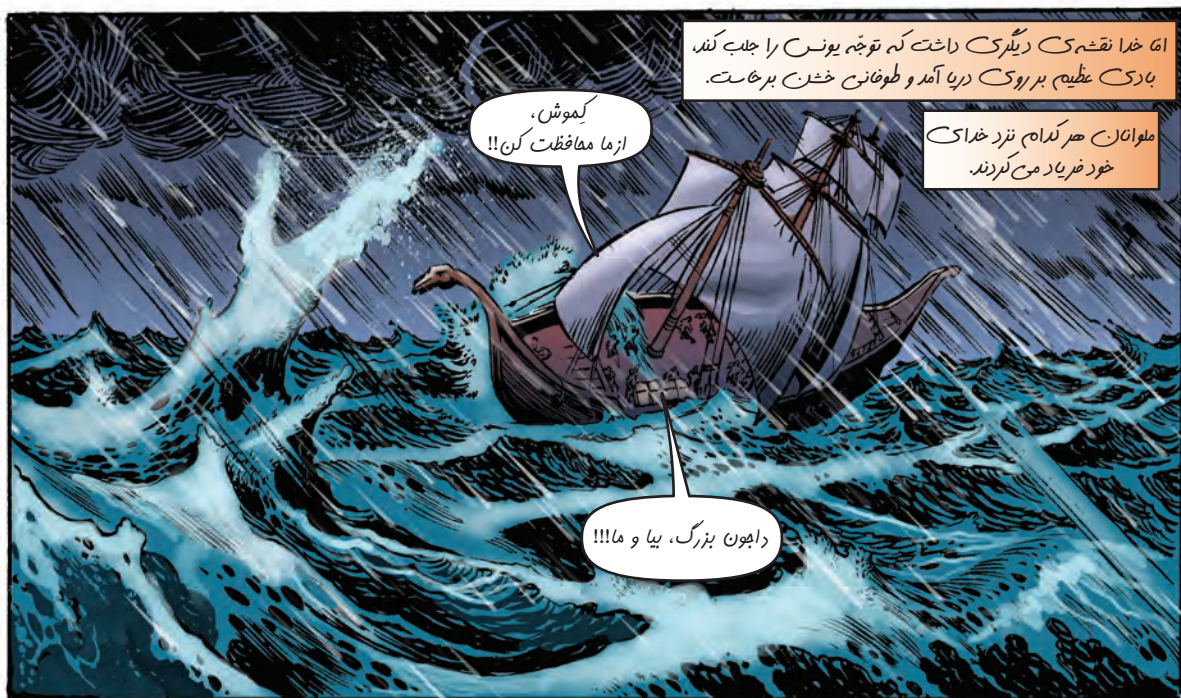
از خدا ایم،  
یهوه.

رفتن به ترشیش، از همسرت  
فرار میکنی یا از دادن مالیات؟



نامی  
عجیب.

نقشه‌ای  
عجیب.



اما خدا نقشه‌ی دیگه‌ی داشت که توجیه یونس را جلب کند.  
باری عظیم بر روی دریا آمد و طوفانی خشن برخواست.

ملوانان هر کدام نزد خدای  
خود فریاد می‌کردند.

کیموش،  
از ما محافظت کن!!

داجون بزرگ، بیا و ما!!!!



این کشتی  
در حال شکسته شدن  
است.  
کشتی را سبک کنید، شروع کنید  
به پرتاب کردن بارها!!



شاید او به ما توفیق کند و ما  
هلاک نگردیم.  
چطور می‌توانی بفوایی؟ بر فیض و هدای  
خود را با آن نام عجیب بفوان.



اما یونس سرکش در پائین کشتی  
در خواب عمیقی بود.



بیایر، ما باید  
قرعه بیندازیم تا بفهمیم  
چه کسی مسئول این بربختی  
است.



هر کسی  
که قرعه سیاه بیاورد، او  
گناهکار است.



به ما بگو، چه کسی  
برای درست کردن همه  
این مشکلات برای ما  
مسئول است؟

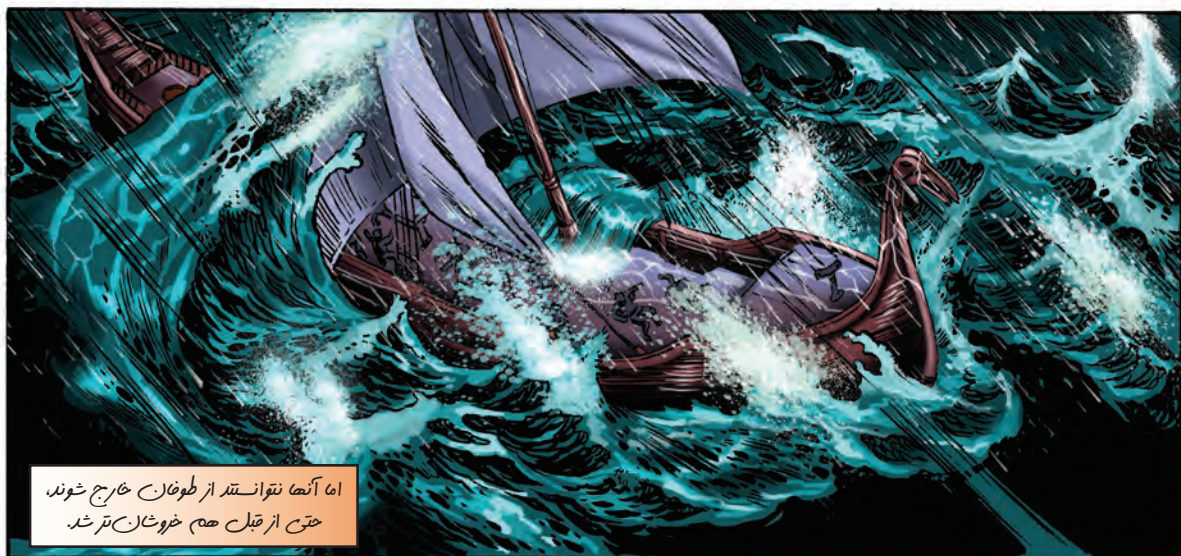
شغل تو چیست؟  
از کجا می آیی؟

کشور  
تو کجاست؟

تو از چه قومی  
هستی؟



... و قرعه بر  
یونح افتاد.





اما خداوند از قبل ماهی بزرگ آماده  
کرده بود که یونس را ببلعد.







یهوه  
فرای او ماهی  
را فرستاد ...  
تا او را  
بکشد!



اما خدا آن نهنگ را نهد تا او را بکشد.  
بلکه به او درس سختی بدهد.

تا فرمانی بهایی دارد...  
و در دنیا است.

خدا به یونس دستور داد بود که به نینوا برود

اگر یونس به خواسته خود به آنجا نمی‌رفت، پس خدا  
مطمئن می‌شد که او در هر صورت به آنجا می‌رود.



خدا توجه یونس را جلب کرده بود. اکنون این به یونس بستگی داشت که چگونه پاسخ می‌دهد.



به مدت سه روز و سه شب یونس در تاریکی دراز کشیده بود



او به نافرمانیش فکر می‌کرد... و دعا می‌کرد

دعاهای او منعکس کننده دل تغییر کرده او بود



»  
پرشانیم خداوند را خواندم، و او مرا پاسخ داد.

از اعماق دریای مردگان برای کمک تو را خواندم، و تو به گریه‌های من گوش داری.

آبهای غرق کننده مرا تهدید می‌کردند. جلبک‌های دریایی به دور سرم پیچیده شده بودند. اما تو مرا از میان اعماق زنده بیرون آوردی، ای خداوند فدای من.

آنهايي که به بت‌های بی‌ارزش وفادار مانده‌اند، رحمتی که می‌تواند متعلق به آنها باشد را هدر دارند. اما چیزی که من عهد کرده‌ام نذرهای خود را به جا بخواهم آورد، نجات از جانب خداوند می‌آید.



سه روز و سه شب بدون غذا و در تاریکی موثر بود. اینج بار  
وقتی که خدا سخن گفت - یونس آماده بود که اطاعت کند.



آنوقت خدا به یونس در به پایان رساندن کاری  
که از اول به او محول شده بود گفت می‌کند.

کلام خدا برای بار دوم بر یونس نازل شد...

به شهر بزرگ نینوا برو و اینج پیغامی که  
به تو می‌دهم را اعلام کن.



این بار... یونس آماده بود که از فرمان‌های خدا  
پیروی و اطاعت کند و به شهر نینوا برود و موعظه کند.

خدا توجّه یونس را جلب کرده بود...



و او توجّه دیگران را جلب می‌کرد

ما او را داریم که  
از شکم ماهی بیرون  
آمد، اقا به او بنگرید او  
سفید است!



بودن در  
شکم آن ماهی این  
کار را با او کرده  
است.

مردی که به سمت نینوا می‌رفت توجّه مردم را جلب می‌کرد



یونس هنوز سفری طولانی از میان کوه‌ها و  
درشته‌ها برای رسیدن به نینوا در پیش داشت.  
اقا این بار او آماده بود که اطاعت کند.

همان‌طور که یونس از میان شهر و روستا می‌گذشت،  
سختان درباره‌ی این مرد از دین منتشر می‌شد.



یکی از چیزهای که آشوریان علاقه داشتند  
آن را پیوسته خدای ماهی داجون بود

این است آن  
مرد که می‌گویند توسط  
یک ماهی بزرگ قبی  
شده است.

آیا ممکن است  
که داجون او را فرستاده  
باشد؟

شهر نینوا پشاور بود یونس باید از  
دیران بزرگ آن بصوت شده باشد.



آشوریان خیلی خشن بودند - آنها به خاطر اینکه زبان دشمنان  
را بیرون می کشیدند یا آنها را زنده زنده پوست می کنند و پوست را  
بر دیوارهای شهر آویزان می کردند شاخته شده بودند.

خدا یونس را آماده کرده بود...  
اما او نیز مردم نینوا را آماده کرده بود

از راهای قبل یک قطعی  
بزرگ در آنها وجود داشت.

یک کوفت عظیم رخ داده بود و مردم قلب می کردند  
که شاید خدای وجود داشته و آنها او را رنجانده اند.

و اکنون ... مردی از اقیانوس کسی که  
خدای ماهی آنها زندگن می کند.



خداوند توجه آنها را  
جلب کرده بود



اما پس عجیب‌ترین اتفاق در کل تاریخ افتاد...



با فرمان پادشاه و بزرگان:  
نه به مردم و نه حیوانات، نه گله و رهم  
اجازه ندهید که به چیزی لب بزنند. به آنها  
اجازه ندهید که چیزی بخورند یا آبی بنوشند.  
بلکه به آنها بگویید که پلاس بپوشند و همه‌ی  
آنها باید خدای قادر را بفوانند.

همه‌ی مردم باید  
از راه شہارت آمیز خود باز گردند  
و هم چنین از ظلم و ستمی که بر  
دستان آنان است.



بعد از چهل روز نینوا  
سرنگون خواهد شد!



که می‌دانند؟

شاید خدا بر ما رحم کند و از  
قشع خود بازگردد، و شاید ما را  
هلاک نسازد.



... به کوچک‌ترین



پادشاه نینوا اعلامیه را صادر کرد و  
همه‌ی مردم نینوا از مصیبت‌ترین و  
جذباترین آن را اطاعت کردند.





اما زمانی که یونس منتظر بود که ببیند خدا نینوا را همانطور که گفته بود نابود سازد، چیزی کاملاً متفاوت را تجربه کرد.

زمانی که که خدا دید مردم نینوا به راستی توبه کرده‌اند و از کارهای زشت خود دست کشیده‌اند او بر آنان رحم کرد و همانطور که قبلاً تهدید کرده بود، آنان را نابود نداشت.



ای فراوند،  
ای همان چیزی نیست که من  
زمانی که در شور فودم بودم گفتم؟

این همان دلیلی بود که من  
می‌فواستم سریعاً به ترشیش فرار کنم. من  
می‌دانستم که تو فدایی مهر بان و رحیم هستی.  
فدای دیر غضب که با مہبت احاطه شده  
است، فدایی که برای فرستادن مصیبت  
بر مردم رحم می‌کند.

اکنون، ای فراوند،  
جان مرا بگیر، مردن برای من از  
زنده ماندن بهتر است.

تو چه حق داری  
که خشمگین شوی؟



یونس به بیرون از شهر رفت  
و در قسمت شرقی شهر نشست.

او در آنجا برای خود پناهگاهی ساخت،  
و در سایه‌اش نشست و منتظر ماند تا ببیند  
چم اتفاق برای شهر می‌افتد.

آنکه خداوند بونه کدویی را فراهم کرد  
و آن را بالای سر یونس رشد داد  
که برای سرش سایه باشد و  
رنج و سختی او را راحت تر کند.



... و یونس به خاطر آن  
خلیج خوشحال بود.

اما در سینه ده روز بعد به دستور خدا کرمی  
تک را جوید و آن را خشک کرد.



زمانی که خورشید بالا آمد، خدا باد شرقی سوزان خردان  
و آفتاب بر سر یونس تابید و او ضعیف شد.



مردن  
برای من خیلی بهتر از  
زنده ماندن است.



من حق دارم. من به  
اندازه کافی فشمگینم که  
بمیرم.

تو برای این تاک نگران هستی،  
با وجود اینکه تو هیچ زحمتی برای آن  
نکشیدی و آن را رشد ندادی. آن در طول  
شب رشد کرد و در طول شب مُرد.



اما نینوا بیش از صد  
و بیست هزار بچه دارد که  
نمی‌توانند دست راست و چپ خود را  
تشخیص دهند، و هم چنین حیوانات  
بسیاری که در آنجا هستند.

آیا من نباید برای  
آن شهر بزرگ نگران  
باشم؟



یونس به اسرائیل بازگشت، او درس مهمی را  
یاد گرفت که خدا، خدای مهربان است، کسی  
که همه‌ی مردم برای او مهم هستند...

۷۹۰ سال بعد عیسی مسیح بم داستان یونس  
اشاره نمود و درستی آن را تایید کرد.

استاد،  
ما می‌فواهیم نشانه‌ای  
از جانب خودت به ما  
نشان بدهی.

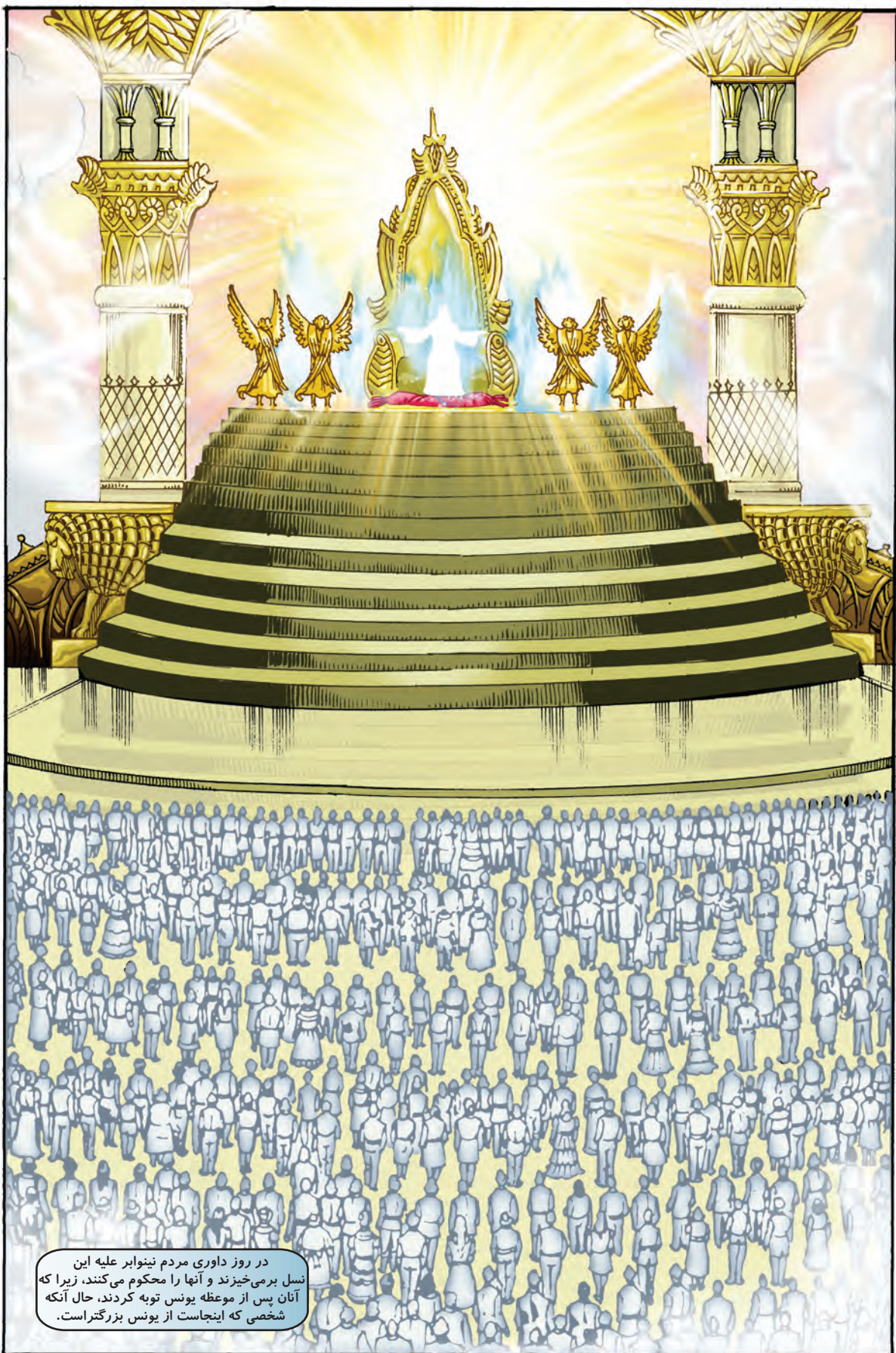
یک نسل شریر و زناکار  
نشانه‌ای می‌فواهند!  
اقا چیزی به آنها داده  
نخواهد شد به جز نشانه‌ی  
یونس نبی.



همانطور که یونس سه روز و سه شب  
در شکم یک ماهی بزرگ بود...



پس پسر انسان نیز سه شبانه روز  
در دل زمین خواهد بود.



در روز داوری مردم نینوایر علیه این  
نسل برمی خیزند و آنها را محکوم می کنند، زیرا که  
آنان پس از موعظه یونس توبه کردند، حال آنکه  
شخصی که اینجاست از یونس بزرگتر است.